

زن، سواد و توسعه

ژاسنت صلیبی

آغاز سخن

تعلیم و تربیت از مهم‌ترین ارکان توسعه در جوامع است که نفوذ بسیاری را بر دیگر شاخص‌های توسعه نظیر پیشرفت اقتصادی، رشد جمعیت و تأمین منابع انسانی مورد نیاز اعمال می‌کند. در این راستا زنان به‌عنوان نیمی از نیروی انسانی، مهم‌ترین دستاویز برای تحقق اهداف توسعه محسوب می‌شوند؛ چنانچه توانمندی‌های ذهنی و استعداد‌های بالقوه آنان به‌هنگام کشف و مورد تربیت قرار گیرد قادرند دوشادوش مردان همتراز خود آهنگ توسعه را در جامعه خویش تسریع کنند. به این علت سوادآموزی زنان به‌ویژه زنانی که در مناطق روستایی کشورهای در حال توسعه و کم توسعه‌یافته زندگی می‌کنند حایز اهمیت فراوان است؛ آنانی که ضمن ایفاء نقش مؤثر در رشد کشاورزی، قادرند در پوشش شهروندی آگاه، مطلع از حقوق مدنی و انسانی خود بسیاری از شاخص‌های توسعه در جوامع خویش نظیر آهنگ باروری، میزان مرگ و میر نوزادان، پایگاه‌های شغلی نابرابر، ناهمسازی دستمزدها و در یک کلام تولید ناخالص ملی را بهبود بخشند. علی‌رغم این باور نادرست که امکانات مادی و انسانی موجود در جوامع به‌جای وقف باسواد کردن نیروی بزرگسالان بیسواد باید صرفاً به تربیت نیروی جوان اختصاص یابد، سوادآموزی زنان باید در رأس برنامه‌ریزی‌های توسعه در جوامع قرار

گیرد. موانع بسیاری در این راه وجود دارد، تصورات قالبی مبتنی بر جنس، ارزش‌ها و باورهای فرهنگی یک سونگر و افراطی، عدم وجود امکانات نظیر فضای آموزشی، معلم و مهم‌تر از همه عدم تصریح آموزش عمومی رایگان جامع و همه‌گستر در قوانین اساسی کشورها از این جمله‌اند. علی‌رغم موانع فوق‌سوادآموزی و آموزش، حق هر انسانی در هر مقطع سنی از حیات است که باید محترم دانسته شود و ضروری است مورد توجه طراحان و برنامه‌ریزان توسعه در کشورهای در حال توسعه و کم توسعه‌یافته قرار گیرد.

مقدمه

فرایند توسعه به‌مثابه یک کل، متشکل از ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که به‌صورت اجزاء یک نظام منسجم به‌طور هم‌زمان تحقق می‌یابند. در تعریف اگر رشد را افزایش درجه بهره‌برداری از دستاوردهای مادی فرهنگی و اجتماعی بدانیم، توسعه به افزایش منابع و امکاناتی که به‌وسیله آنها می‌توان به دستاوردهای رشد دست یافت اشاره دارد. رشد به افزایش تولید و تا حدی توان تولید می‌پردازد و با تکامل پتانسیل‌ها و امکانات بالقوه بسیار سروکار ندارد در حالی که توسعه به این امکانات می‌پردازد (رئیس‌دانا ۱۳۷۲: صفحه ۱۴).

اگرچه فرایند توسعه چندجانبه است اما بُعد اقتصادی آن بیشتر مورد توجه قرار گرفته و این در حالی است که به‌نظر می‌رسد بُعد فرهنگی آن از اهمیت زیربنایی برخوردار باشد. در تأکید بر نکته اخیر هابر ماس^۱ از «عقلانیت ابزاری» در مقابل «عقلانیت فرهنگی» صحبت می‌کند (بشیریه ۱۳۷۱: صفحه ۵). او معتقد است کشورهای غربی کاملاً توسعه‌نیافته‌اند یا فقط در بُعد اقتصادی توسعه یافته‌اند. به بیان دیگر تنها توانایی‌های فنی یا توانایی‌های دست‌ساز انسان و اعمال زور و اجبار، افزایش و گسترش پیدا کرده‌اند. آنچه در هیچ تجربه توسعه‌ای به معنای کامل اتفاق نیفتاده است، پیدایش «عقلانیت فرهنگی» یعنی گسترش توانایی‌های کلامی و زبانی انسان است که مبنای همه

وجوه معنوی توسعه را تشکیل می‌دهد. این هدف در کنار ارتقای زندگی انسان در یک مفهوم وسیع حاصل توسعه به‌ویژه توسعه فرهنگی در کشورهای در حال توسعه است. بار عظیم توسعه فرهنگی در جوامع بر دوش نهاد تعلیم و تربیت است. این نظام آموزشی است که باید هماهنگ با اهداف توسعه در کشورها تغییر یابد تا بتواند افراد را برای رویارویی و پذیرش تحولات نوین در جامعه و مشارکت در تسریع آنها آماده کند. این وظیفه نظام‌های آموزشی است که افراد را برای فردا تربیت کنند.

در این گفتار ضمن مروری اجمالی بر اثرات تعلیم و تربیت بر فرایند و دستاوردهای توسعه به‌طور اخص به اثرات بی‌سوادی بر شاخص‌های توسعه خواهیم پرداخت. در پایان ضمن ذکر موانع سوادآموزی و تحصیل زنان پیشنهاداتی به‌منظور رفع این موانع ارائه خواهد شد.

تعلیم و تربیت و توسعه - یک برداشت کلی

مروری اجمالی بر روند و نتایج توسعه در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه نشان می‌دهد تلاش اصلی برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران در این زمینه در یک مفهوم وسیع بهبود کیفیت زندگی انسان است. در این خصوص کشورهای فقیرتر جهان کیفیت بهتر زندگی را تنها حاصل کسب درآمد بیشتر یا توسعه اقتصادی تلقی می‌کنند و در این زمینه عوامل دیگری نظیر سطح بالای تعلیم و تربیت، تکیه بر معیارهای عالی‌تر بهداشت و تغذیه، سطح پایین‌تر خط فقر، نظافت بیشتر محیط زیست، برابری بیشتر فرصت‌ها، آزادی‌های فردی گسترده‌تر و سطح بالایی از کارآیی فنی غالباً نادیده گرفته می‌شوند. در حالی که باید توجه داشت رشد اقتصادی حاصل رشد سرمایه، میزان تلاش و تغییر اقدامات صورت گرفته به‌منظور افزایش بارآوری^۲ دروندادهای نهاد تولید است که خود حاصل پیشرفت‌های فنی در کشورهاست (گزارش توسعه جهان در سال ۱۹۹۱: صفحه ۴). از زمره مهم‌ترین عوامل مؤثر در افزایش پیشرفت‌های فنی تربیت متخصصان و

کارگران ماهر و آزموده است که چرخ‌های عظیم صنعت و کشاورزی را در کشورها هدایت می‌کنند و موجبات استقلال و قدرتمندی سیاسی آنان را در جهان فراهم می‌آورند. و در نهایت می‌توان گفت پیشرفت‌های فنی دستاورد تاریخ، فرهنگ، تعلیم و تربیت در کشورها و تابع خط مشی آنان در مراودات تجاری با دیگر کشورها است که به‌طور مستقیم از طریق سرمایه‌گذاری بر منابع مادی و انسانی و از طریق داد و ستدهای بین‌المللی گسترش می‌یابد.

براساس آنچه گفته شد برخورد با نیازهای اساسی آحاد جامعه عمده‌ترین هدف توسعه در کشورهاست. بسیاری از کشورهای در حال توسعه این تلاش را در اولویت برنامه‌ریزی‌های خود قرار داده‌اند. پاسخ به این نیازها گذشته از رشد اقتصادی مستلزم وجود طیف وسیعی از برنامه‌ریزی‌های اجتماعی برخوردار از اهداف دقیق در هر زمینه است. از زمره مهم‌ترین نیازهای فردی در کشورهای در حال توسعه و کم توسعه یافته ایجاد فرصت‌های برخورداری از آموزش و تعلیم و تربیت برای افراد به‌ویژه قشر کودکان واجب‌التعلیم است.

تعلیم و تربیت یکی از بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی است که ضمن بازتاب اهداف توسعه در اولویت‌های برنامه‌ریزی خود در سطح کشورها ابزاری برای دستیابی به آن اهداف در سطح ملی است. این نهاد هماهنگ با نیازهای اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر نظام آموزشی و فرهنگی حاکم بر جامعه عمل می‌کند و زمینه‌ساز تربیت نیروی انسانی ماهر، کارآمد و آشنا به تکنولوژی مدرن برای تحقق اهداف توسعه است.

تعلیم و تربیت با بهبود بخشیدن به توانایی افراد برای کسب و استفاده از اطلاعات سبب عمیق‌تر شدن فهم آنان از خود و جهان می‌گردد، ذهن ایشان را به وسیله بسط دادن تجربیاتشان غنی می‌سازد و بدین وسیله گزینه‌های آنان را در مقام مشتری، تولیدکننده و شهروند بهبود می‌بخشد. تعلیم و تربیت توانایی افراد را برای برخورد با خواسته‌های خود و خانواده خویش به وسیله افزایش بارآوری‌شان تقویت می‌کند و توانایی بالقوه

آنان را برای دستیابی به معیارهای بالاتری از زندگی نیرو می‌بخشد. این علم به وسیله بهبود اعتماد به نفس افراد توانایی آنان را برای ابداع و اختراع، فرصت‌های آنان را برای دستیابی به پیشرفت شخصی و اجتماعی چندگانه می‌سازد. در این رابطه شواهد پژوهشی بسیار وجود دارند (سرکار آرنی ۱۳۷۳: صفحه ۶). آموزش‌های بهداشتی به طور غیرمستقیم از طریق کاهش دادن میزان زاد و ولد به رشد تولید کمک می‌کند (ویلر^۳ ۱۹۸۰). ماریس^۴ (۱۹۸۲) نیز دریافت آموزش نه تنها قویاً بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد، بلکه سرمایه‌گذاری‌های عمومی هنگامی که با سرمایه‌گذاری‌های آموزشی همراه نباشند تأثیر کمتری بر رشد اقتصادی اعمال خواهند نمود. یافته‌های دیگر نیز نشان می‌دهد وقتی کشاورزان حدود چهار سال از آموزش‌های دوره ابتدایی را گذرانیده باشند تأثیر سرمایه‌گذاری در بذر اصلاح‌شده، آبیاری و کود از نظر افزایش بازده بیشتر است (ژامسیون و لائو^۵ ۱۹۸۲). در جمهوری کره هر سال افزایش در میزان تحصیل سبب ۲ درصد و در تانزانیا معادل ۵ درصد افزایش در بازده کشاورزی می‌گردد. در جامعه شهری پرو نیز شواهد نشان می‌دهد در رابطه با انجام تعهدات مربوط به خانواده از طریق کسب درآمد تعلیم و تربیت در مقایسه با سرمایه فیزیکی به نحو شاخص‌تری عمل کرده است. در کل می‌توان گفت تعلیم و تربیت از آنجا که رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد تحقق اهداف دیگر توسعه را میسر می‌سازد (گزارش توسعه جهان در سال ۱۹۹۱: صفحه ۵۶).

تعلیم و تربیت، بارآوری و رشد را به طرق مختلفی تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این زمینه شواهد پژوهشی نشان می‌دهد افراد برخوردار از تحصیلات بیشتر اطلاعات جدید را سریع‌تر جذب نموده و داده‌های ناآشنا و فرایندهای نوین را به نحو مؤثرتری به کار می‌گیرند. هنگامی که یک محصول یا فرایند جدید به بازار معرفی می‌شود لازم است کارکنان و کارگران در مورد چگونگی به کارگیری آن در شرایط و محیط‌های خاص اطلاعات ضروری را کسب کنند. بر این مبنا به نظر می‌رسد در یک محیط صنعتی و

کشاورزی پویا و برخوردار از تغییرات و نوآوری‌های فنی کارگران و کارکنان تحصیلکرده از برتری بیشتری برخوردار باشند. یافته‌های مؤید این نقطه نظر در گزارش توسعه جهان در سال ۱۹۹۱ صفحه ۵۷ بدین شرح آمده است:

در پرو اگر کشاورزان از یک سال تحصیل اضافی برخوردار باشند احتمال انطباق آنها با تکنولوژی مدرن کشاورزی ۴۵ درصد افزایش می‌یابد. در تایلند کشاورزان با سابقه تحصیل ۴ سال در مقایسه با کشاورزان برخوردار از یک تا سه ماه تحصیل سه بار بیشتر از محصولات شیمیایی به منظور ارتقاء کیفیت کشاورزی خود استفاده می‌کنند. و با تکیه بر این اصل که تعلیم و تربیت بزرگ‌ترین منبع تربیت سرمایه انسانی مورد نیاز برای تحقق اهداف توسعه است یافته‌های این گزارش نشان می‌دهند صنعتی شدن سریع ژاپن پس از تحول میجی* متکی بر تراکمی از انواع مهارت‌های فنی و بر پایه تأمین نسبت‌های تقریباً بالایی از سودآموزی، تعهد نسبت به تعلیم و تربیت و آموزش مهندسان تحقق یافت.^۶ در کره نیز در اوایل سال ۱۹۶۰ سرعت صنعتی کشور متکی بر سرمایه انسانی قوی آن صورت گرفت. این تراکم سرمایه انسانی در مقطع زمانی ۱۹۴۵ - ۱۹۱۰ به وسیله آموزش‌های حرفه‌ای اساسی و بهره‌گیری از تکنولوژی فنی بیگانگان پدید آمد. برنامه‌های آموزشی در این نظام در اواخر سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ با تأکید بر فراگیری سوادآموزی بزرگسالان و بسط آموزش عالی و فرستادن دانشجویان برای کسب آموزش‌های فنی و پیشرفته به آن سوی آب‌ها تدوین گردید.

شواهد فوق‌الذکر در مجموع نشان می‌دهند تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم مهم‌ترین دستاویز توسعه اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی است. در این باره ضروری است با برنامه‌ریزی‌های کارآمد آموزشی کلیه امکانات مادی و غیرمادی با یک بررسی منطقی و نظام‌دار هدایت و به کار گرفته شوند. آرتور لیوینگستون^۷ (۱۹۶۹) گسترش

سواد آموزی، مبارزه با بیسوادی بزرگسالان و گسترش امکانات آموزش ابتدایی را از زمره استراتژی‌های توسعه در کشورهای جهان سوم بیان می‌کند (سرکارآرانی: ۱۳۷۳ صفحه ۶) در مجموع این باور وجود دارد که نظام آموزشی در هر کشور به ویژه در کشورهای در حال توسعه یا حداقل توسعه یافتگی باید به گونه‌ای باشد که ضمن پوشش دادن به کلیه کودکان واجب‌التعلیم از حداقل امکانات (مالی، معلم، کتاب، فضای آموزشی و غیره) برای فراهم آوردن حداکثر بازدهی (حداقل اُفت تحصیلی و ترک تحصیل، آمار بالای فارغ‌التحصیلان آگاه و متخصص آماده ورود به صحنه‌های مختلف اجتماعی و صنعتی) بهره‌گیرد.

سواد و توسعه

سواد آموزی و آموزش بزرگسالان یکی از مهم‌ترین پایه‌های توسعه در کشورهای در حال توسعه و با حداقل توسعه یافتگی است. موفقیت نهاد تعلیم و تربیت در این گروه از کشورها بر بنیاد ایجاد امکاناتی برای جذب کلیه کودکان واجب‌التعلیم و ایجاد فرصت‌های برخورداری از تحصیل و آموزش برای جمعیت گروه سنی پانزده سال به بالا، که به هر دلیلی نتوانسته‌اند از آموزش و پرورش رسمی برای بهبود کیفیت زندگی خویش برخوردار شدند، تحلیل می‌گردد.

بیسوادی معضل بسیاری از کشورهای در حال توسعه و با حداقل توسعه یافتگی است. عدم وجود نیروی مولد پانزده سال به بالای آگاه به تکنولوژی جدید و ماهر، ایجاد شالوده‌ای برای مجهز نمودن کشورها به قابلیت‌های فنی و علمی ضروری برای توسعه یافتگی را با دشواری‌های بسیار مواجهه ساخته است. در این باره به کشورهای درگیر پیشنهاد شده است اولویت‌های خاصی برای ایجاد معیارهای عالی تحصیلی برای تمامی کودکان گروه سنی ۱۵-۶ سال فراهم شود تا در راستای آنها کسب دانش علوم و ریاضیات پایه که ضرورت‌های بهره‌گیری از تکنولوژی در هر رده سنی است میسر گردد

(گزارش تعلیم و تربیت جهان در سال ۱۹۹۳ صفحه ۱۷). تنها به این طریق است که می‌توان بر «شکاف سوادآموزی»^۸ به‌عنوان بارزترین جنبه «شکاف دانش»^۹ موجود میان دو بلوک شمال و جنوب غلبه نمود.

در توصیف وضعیت بیسوادی در جهان برآورد جدید از تعداد بزرگسالان بیسواد در سال ۱۹۹۰ معادل ۹۰۵ میلیون نفر است (که ۵۸۷ میلیون نفر آنها زن هستند) و نسبت به آمار پیشین در این زمینه، یعنی ۹۴۸ میلیون نفر، کاهش نشان می‌دهد. مروری دقیق بر آمار جمعیت بیسواد پانزده سال و بالاتر جهان در سال ۱۹۹۰ نشان می‌دهد آمار این جمعیت با گذشته یک دهه کاهش یافته و به‌نظر می‌رسد تا حدود سال ۲۰۰۰ تنها نیز سیر نزولی داشته باشد. در این میان درصد جمعیت بیسوادان زن در سال ۱۹۸۰ معادل ۶۲٪ کل بیسوادان بوده که در سال ۱۹۹۰ به ۶۴٫۸٪ کل آنان افزایش یافته است. این میزان رشد ناهمخوان با کاهش کل جمعیت بیسوادان جهان است و آمار نشان می‌دهند که شاخص زنان بیسواد در سال ۲۰۰۰ تنها معادل ۱٪ کاهش خواهد یافت.

تحلیل این آمارها با تکیه بر شاخص توسعه‌یافتگی جوامع نشان می‌دهد که اکثریت جمعیت بیسواد جهان در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند و فقط تعدادی اندک از آنان ساکن کشورهای توسعه‌یافته هستند. مقایسه آمار بیسوادان ساکن کشورهای توسعه‌یافته، در حال توسعه و با حداقل توسعه‌یافتگی در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشان می‌دهد جمعیت بیسواد در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته کاهش یافته اما در کشورهایی با حداقل توسعه‌یافتگی افزایش یافته است. به‌نظر می‌رسد این روند رشد تا سال ۲۰۰۰ نیز ادامه یابد. رشد میزان بیسوادی در دو بلوک دیگر جهان در سال ۲۰۰۰ در کل کاهش نشان می‌دهد (رک جدول ۱).

کاهش بیسوادی در همه مناطق جهان با آهنگ یکسانی صورت نگرفته است. پایین‌ترین نسبت‌های سوادآموزی متعلق به کشورهای زیرصحرای افریقا، آسیای جنوبی و ایالات متحده عربی است. آمار نشان می‌دهند که جمع کل افراد بیسواد در این

مناطق همچنان رو به افزایش است.

پدیده بیسوادی متأثر از عواملی نظیر تنوع زبانی در مناطق درگیر آن، ناهمخوانی‌های جنسی و منابع زیستی موجود در کل به نحو حادثی مطرح می‌گردد. در این بحث از میان عوامل فوق به تأثیر ناهمخوانی‌های جنسی در این باره می‌پردازیم:

بیسوادگی و نابرابری‌های جنسیتی

آگاهی‌های بین‌المللی در مورد ناهمخوانی‌های موجود میان سوادآموزی مردان و زنان در طول یک‌دهه گذشته افزایش یافته است. آمارهای موجود نشان می‌دهند این ناهمخوانی‌ها در کلیه مناطق جهان به تدریج کاهش می‌یابند. در این زمینه تحلیلی بر رابطه موجود میان دو شاخص سواد زن و توسعه‌یافتگی در سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نشان می‌دهند در ۱۹۸۰ تعداد بیسوادان زن در کشورهای در حال توسعه، توسعه‌یافته و کشورهایی با حداقل توسعه‌یافتگی به ترتیب ۶۲٪، ۶۱٫۳٪ و ۵۷٫۶٪ تعداد کل بیسوادان ساکن آن نواحی بوده است. این آمار در ۱۹۹۰ به ترتیب به ۶۴٫۹٪، ۶۰٫۱٪ و ۶۱٫۶٪ کل بیسوادان ساکن آن نواحی تغییر می‌یابند که رشد میزان بیسوادی زنان را در طول یک‌دهه در کشورهای در حال توسعه و با حداقل توسعه‌یافتگی نشان می‌دهد. جالب توجه آن که شاخص‌های عددی در این زمینه در هر یک از سه منطقه جهان بر حسب توسعه‌یافتگی بسیار به هم نزدیک بوده و نشان می‌دهد عامل توسعه‌یافتگی در کشورها ضرورتاً بهبود شرایط زنان را به‌ویژه در برخورداری از فرصت‌های دسترسی به امکانات تحصیلات پایه برابر با مردان به دنبال نداشته است. در این حوزه نیز مسئله نابرابری‌های جنسیتی علی‌رغم توسعه‌یافتگی جوامع همچنان باقی است (رک جدول ۲).

ایجاد بهبود در نسبت‌های سوادآموزی زنان به مردان در واقع پیش‌شرط بهبود نسبت‌های سوادآموزی بزرگسالان در اغلب کشورهاست. شواهد موجود در این زمینه

جدول ۱. برآورد جمعیت بیسواد پانزده ساله و بالاتر میلیون نفر برحسب جنس ۱۹۸۰-۱۹۹۰

	۱۹۸۰			۱۹۹۰			۲۰۰۰		
	مرد	زن	درصد زن	مرد	زن	درصد زن	مرد	زن	درصد زن
کل جهان	۹۴۵٫۸	۵۸۶٫۴	۶۲	۹۰۵٫۴	۵۸۶٫۴	۶۴٫۸	۸۶۹٫۴	۵۵۳٫۸	۶۳٫۷
کشورهای درحال توسعه	۸۹۸٫۵	۵۵۷٫۴	۶۲	۸۷۳٫۹	۵۶۷	۶۴٫۹	۸۵۳٫۷	۵۴۳٫۳	۶۳٫۶
کشورهای باحداقل نوسه پانگی	۱۲۴٫۶	۷۱٫۸	۵۷٫۶	۱۴۸٫۲	۸۹	۶۰٫۱	۱۷۰٫۱	۱۰۴٫۸	۶۱٫۶
کشورهای توسعه یافته	۴۷٫۳	۲۹	۶۱٫۳	۳۱٫۵	۱۹٫۴	۶۱٫۶	۱۵٫۵	۱۰٫۵	۶۶٫۹

جدول ۲. برآورد نسبت‌های سوادآموزی برحسب جنس (به درصد) ۱۹۸۰-۲۰۰۰

	۱۹۸۰			۱۹۹۰			۲۰۰۰		
	مرد	زن	درصد زن	مرد	زن	درصد زن	مرد	زن	درصد زن
کل جهان	۶۷٫۲	۷۴٫۹	۵۹٫۵	۷۴٫۷	۸۲٫۲	۶۷٫۳	۷۹٫۸	۸۵٫۳	۷۴٫۲
کشورهای درحال توسعه	۵۵٫۲	۶۶٫۵	۴۳٫۶	۶۶٫۷	۷۷	۵۶٫۲	۷۳٫۹	۶۱٫۳	۶۶٫۴
کشورهای باحداقل نوسه پانگی	۲۷٫۶	۳۸٫۵	۶۶٫۸	۳۹٫۶	۵۱٫۴	۲۷٫۹	۴۹	۶۰٫۸	۳۷٫۳
کشورهای توسعه یافته	۹۴٫۶	۹۵٫۶	۹۳٫۷	۹۶٫۷	۹۷٫۴	۹۶٫۱	۹۸٫۵	۹۹	۹۸

※ به نقل از گزارش تعلیم و تربیت جهان در سال ۱۹۹۳ صفحه ۱۰۰-۹۹.

نشان می‌دهند در کشورهای هر منطقه که در آنها نسبت‌های سوادآموزی بزرگسالان در کل پایین‌تر است ناهمخوانی سوادآموزی میان زنان و مردان به‌نحو تغییرناپذیری بیشتر است. بالاترین ناهمخوانی‌های سوادآموزی میان زن و مرد در کل در برخی نواحی نظیر کشورهای زیر صحرای افریقا، آسیای جنوبی و برخی ایالات عربی دیده می‌شود.

تحقق کاهش سریع در ناهمخوانی‌های سوادآموزی زنان و مردان امری دشوار است. این پدیده بسیار با آداب و رسوم و سنت‌های فرهنگی و اجتماعی، تصورات قالبی حاکم بر جامعه درهم تنیده است و به‌سادگی نمی‌تواند به‌وسیلهٔ مداخلات اداری یا امور مقنن تغییر یابد. تحقق این امر مستلزم تعریف جدیدی از نقش زن، هویت انسانی او و جایگاه

وی در روند توسعه کشور است؛ پدیده‌ای که در بسیاری نقاط جهان حتی در توسعه یافته‌ترین کشورها، با دیده اغماض بدان نگریسته می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهند یکی از طرق کاهش ناهمخوانی‌های جنسی در سوادآموزی احتمالاً کاهش آن در مقاطع دیگر تحصیلی به خصوص در نظام آموزش و پرورش ابتدایی است. شواهد موجود به این مطلب دلالت دارند که نسبت سوادآموزی زنان در کشورهای که ناهمخوانی‌های جنسی قابل توجهی در نخستین سطح تعلیم و تربیت یعنی مقطع ابتدایی دارند کمتر از مردان است (گزارش تعلیم و تربیت جهان در سال ۱۹۹۳ صفحه ۲۸).

بیسوادی و رویکردهای ناظر بر آن

در تعاریف سنتی بیسواد کسی است که نه بتواند بخواند و نه بتواند بنویسد. در این باره یونسکو پیشنهاد می‌کند هر فردی که در زندگی روزمره خود نتواند یک گزاره ساده را توأم با درک بخواند و بنویسد بیسواد است.^{۱۰} و فرد باسواد تابعی^{۱۱} نیز کسی است که بتواند به تمام فعالیت‌هایی پردازد که در آنها سوادآموزی برای کارکرد مؤثر گروه و جامعه او ضروری است و برخورداری از سواد او را قادر می‌سازد تا از خواندن، نوشتن و حساب کردن به منظور توسعه خود و جامعه خویش بهره‌گیرد (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۱۳). آنچه در تعاریف فوق به خوبی مشهود است تأکید بر رابطه درونی میان دانش فرد و محیط بیواسطه زندگی اوست که ضمن انعکاس واقعیت‌های زندگی، آرزوها و نیاز او را نیز مد نظر قرار دهد. برای مثال یک زن باسواد روستایی فردی است برخوردار از دانش کافی خواندن، نوشتن و حساب کردن برای تضمین بهبود کیفیت زندگی خود و خانواده‌اش به منظور تسهیل مشارکت کامل او در توسعه گروه و جامعه خویش. در مجموع شواهد موجود نشان می‌دهند کسب سواد، محدود به یادگیری ساده خواندن و نوشتن، نمی‌تواند موجبات تحرک فرد در جهان سوم را فراهم آورد مگر آن‌که توأم با کسب دانش و مهارت‌های پایه بعدی برای رفع نیازهای حیات و زندگی روزمره او باشد.^{۱۲}

هدف از سوادآموزی قادر ساختن افراد بیسواد به بهبود وضعیت زندگی خود و خانواده خویش است تا بدینوسیله بتوانند نظارت بیشتری را بر توسعه گروه و جامعه خویش اعمال کنند. اگر سواد نتواند منطبق با ضروریات زندگی روزمره و بقای حیات فرد باشد افراد بیسواد هرگز گامی در جهت باسواد شدن خود برنخواهند داشت و تلاش مسئولان نیز در این زمینه بی‌فایده خواهد بود.

سوادآموزی برای هر بزرگسال بیسواد در واقع فرصت ثانویه‌ای برای کسب دانش خواندن، نوشتن و حساب کردن است. قابل انکار نیست که سوادآموزی عاملی در جهت غنای شخصی است و حداقل حقی است که هر کس باید از آن برخوردار باشد. در این مورد باید به دو نکته توجه نمود؛ نخست، سوادآموزی فرایندی اختیاری است که هر فرد بیسواد، بنا بر نگرش مطلوب خود نسبت به آن، آن را به مثابه ابزاری برای تحقق نیازهای پایه در زندگی خود برمی‌گزیند. ناگزیر این امر نمی‌تواند به شیوه تحمیلی و اجباری عملی گردد، حتی اگر در این زمینه اهداف به شیوه دقیق و دست یافتنی پیش‌بینی شده باشند به ندرت نتایج درازمدت به دنبال خواهد داشت. دوم، سوادآموزی در یک مفهوم تیزبینانه محدود به یادگیری خواندن، نوشتن و حساب کردن است که می‌تواند فرد بیسواد را با دنبال کردن دوره تحصیلات تکمیلی در مسیر یادگیری‌های علمی بیشتر و دقیق‌تر هدایت کند؛ در این مفهوم نیز سوادآموزی ضرورتاً اکتساب دانش و مهارت‌های فنی‌ای را تضمین نمی‌کند که بتوانند نیازهای بنیادی فرد بیسواد را پاسخ دهند و کیفیت زندگی او را بهبود بخشند.

در این باره جهت‌گیری‌های نظری متعددی وجود دارند. یکی از رویکردهای نخستین به مسئله سوادآموزی را مربی برزیلی پائولو فریر^{۱۳} مطرح کرده است (چلبوسکا، ۱۹۹۰: ۶۵). این صاحب‌نظر که به ارتباط میان تعلیم و تربیت و فقر توجه دارد در فرایند آموزشی بر اهمیت توسعه آگاهی تأکید می‌کند. او سوادآموزی را به مثابه ابزاری برای جدال علیه ظلم که ابداع شخصی را برمی‌انگیزد و به آزادی فرد می‌انجامد تبیین می‌کند.

سواد زن و توسعه

تدریس خواندن و نوشتن به زنان دیرزمانی است به عنوان یک تکلیف حاشیه‌ای در مقایسه با دیگر اولویت‌های توسعه مورد توجه کشورهای جهان سوم قرار گرفته است. این پدیده به مثابه یک امر پذیرفته شده در نظر دارد ویژگی‌ها و نیازهای زنان بیسواد را در هر منطقه از جهان مورد توجه قرار دهد.

مسئله بیسوادی زنان در گام نخست معلول افزایش آگاهی جامعه بین‌المللی نسبت به مسئله سوادآموزی زنان، جنبش‌های طرفداران حقوق زن در طول دو دهه گذشته و افزایش علاقه زنان تحصیلکرده در جهان سوم به خواهران بیسواد خود^{۱۴}، به ویژه زنان روستایی به مثابه مستقیم‌ترین قربانیان این معضل است. این توجه سبب گردید تا درباره بیسوادی زنان، بیش از آن که به مثابه مشکلی بزرگ و لاینحل دانسته شود، اقدام‌هایی صورت گیرد، بر اساس این باور که این مسئله، هم برای خود زنان امری حیاتی و هم در رابطه با سرعت توسعه کشور یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

در ۱۹۷۰ جامعه بین‌المللی ضرورت اعلام تعریف مجددی از نقش و پایگاه زن در توسعه را احساس نمود. از آن هنگام به بعد تمایل به پذیرش درخواست‌های زنان افزایش یافت و سهم بالقوه آنان در تولید و نیاز به یکپارچه نمودن آنها در فرایند توسعه نه فقط به مثابه بهره‌گیران از آن بلکه به مانند شرکت‌کنندگان فعال در آن شناخته شد. در این رویکرد جدید به توسعه، تعلیم و تربیت موضع عام‌تری یافت و اصل برابری جنسی در دسترسی به امکانات آموزشی برای کل جمعیت واجب‌التعلیم مطرح گردید.

در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۵ تعداد کودکان دختری که در کشورهای در حال توسعه به مدارس ابتدایی راه یافتند به سرعت افزایش یافت (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۱۰). این میزان پیشرفت در بخش تعلیم و تربیت رسمی به خصوص در حوزه سوادآموزی پایه برای دختران دیده نشد. در حالی که آمارهای مربوط به سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در هر دو حوزه تعلیم و تربیت ابتدایی و سوادآموزی بهبود فزاینده‌ای

راطی یک دهه در تعلیم و تربیت زنان نشان می‌دهد. علی‌رغم نتایج امیدبخش مذکور هنوز نگرانی‌های ملی و بین‌المللی در مورد وضعیت زنان بسواد ساکن کشورهای در حال توسعه و با حداقل توسعه یافتگی به‌ویژه زنان روستایی این نواحی باقی است.

در رابطه سواد زن و توسعه نیز دو جهت‌گیری نظری وجود دارد (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۵۴): نخست طرفداران حقوق زن که بر نقش آزادسازی سوادآموزی به‌عنوان ابزاری برای رفاه بیشتر زن تکیه می‌کنند. آنان سوادآموزی را به‌عنوان دستاویز زنان برای حرکت به سوی عدالت و نظارت بیشتر بر وجود خویش و مشارکت کامل‌تر و برابر آنها در زندگی اجتماعی و رهایی بیشتر از بهره‌کشی اقتصادی و ستم‌های طایفه‌ای می‌دانند. رویکرد تابعی^{۱۵} در این زمینه سوادآموزی را به‌مثابه ابزاری برای زندگی شیوه‌بی‌واسطه‌ای برای بقای زنان و خانواده می‌بیند.

ایجاد تمایز در تعریف بر حسب دو دیدگاه فوق نادرست به نظر می‌رسد زیرا هر دو یکدیگر را کامل می‌کنند. اگرچه به نظر می‌رسد دیدگاه دوم بیشتر به خواست‌ها و نیازهای جاری زنان جهان سوم به‌ویژه قشر روستایی نزدیک است، سوادآموزی دسترسی زنان را به تکیه‌گاه‌های بیشتر (به‌طور مثال دستمزدهای بالاتر) و به تبع آن بهبود شرایط زندگی، به‌ویژه در روستاها، به‌مثابه راه‌گریزی از فقر، در حاشیه ماندن و کهنتری میسر می‌سازد. سوادآموزی ضمن تفهیم این نکته به زنان که محدودیت تحمیل شده به آنان تغییرناپذیر نیست، انتظارات آنان از زندگی را افزایش می‌دهد و سبب بهبود وضعیت زندگی آنان، اعتماد و احترام بیشتر آنان به خود، آگاهی از ارزش‌های خود به‌مثابه یک زن و شکوفایی توانایی‌های خلاق آنان می‌گردد.

در مجموع یافته‌های پژوهشی بسیاری رابطه میان بسواد زنان و ابعاد مختلف زندگی شخصی ایشان و شاخص‌های متعدد توسعه در جوامع نظیر رشد جمعیت، بهداشت عمومی، ارتقای پایگاه اجتماعی فرهنگی فردی و توسعه اقتصادی را بررسی نموده‌اند. بحث را با ذکر شواهد مذکور در هر یک از حوزه‌های فوق‌الذکر ادامه می‌دهیم.

الف. سواد زن و بهداشت عمومی

شواهد پژوهشی بسیار در حوزه نتایج تعلیم و تربیت زنان بر بهداشت خویش و فرزندان نشان می‌دهند زنان تحصیل کرده به ارزش مراقبت‌های بهداشتی شخصی و اجتماعی بیشتر واقف‌اند. این افراد کمتر تحت تأثیر نبودن برنامه‌های بهداشتی در جامعه قرار می‌گیرند و به هنگام دسترسی به این برنامه‌ها، آنها را بیشتر مورد استفاده قرار می‌دهند. بحث در این حوزه زیر عنوان‌های اثر سواد زن بر میزان مرگ و میر نوزادان، سلامتی فرزندان و آهنگ باروری تبیین شده است:

۱. میزان مرگ و میر نوزادان: باررا^{۱۶} (۱۹۹۰) و کالدول^{۱۷} (۱۹۷۹) در نیجریه و فیلیپین نشان دادند تعلیم و تربیت مادران تا آن حد در تعیین میزان مرگ و میر کودکان تعیین‌کننده است که برای ایجاد تسهیلات در جامعه ملاک قرار می‌گیرد (گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۱، صفحه ۵۶).

بر مبنای مطالعات فوق پایگاه آموزشی زنان مهم‌ترین متغیری است که میزان مرگ و میر نوزادان را توصیف می‌کند. هر سال تحصیل اضافی زنان سبب کاهش دو درصد در نسبت مرگ و میر نوزادان آنها می‌گردد. مطالعات در مورد سطح تحصیل زنان خانه‌دار در این زمینه کاهش‌هایی معادل پنج تا ده درصد را گزارش می‌کنند. در پاکستان و اندونزی این مطالعات نشان می‌دهند در صورتی که مادران دارای حداقل چهار سال تحصیل ابتدایی باشند نسبت مرگ و میر نوزادان آنها تا پنجاه درصد کاهش می‌یابد، و در گامی فراتر، طی مطالعه‌ای در بنگلادش مشاهده شد تحصیل مادر در مقایسه با بهداشت خانواده و دستورالعمل‌های پزشکی اثر بسیاری بر بقای کودک دارد (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۵۷).

شواهد فوق رابطه قطعی میان سواد مادر و سلامتی کودک را نشان می‌دهد. در تبیین این یافته می‌توان گفت هنگامی که مادر قادر به خواندن و نوشتن باشد و بتواند دستورالعمل‌های پزشکی را برای نجات فرزند خویش دریابد، به‌ویژه در موقعیت‌های بحرانی ناشی از اسهال (یکی از شش علت اصلی مرگ نوزادان در جهان سوم)، می‌تواند

به نحو صحیح عمل نماید. مادران باسواد احتمالاً کمتر خود را اسیر سنت‌ها و درمان‌های سنتی در مواجهه با بیماری فرزند خود می‌نمایند و برای درمان آنها جبرگرا^{۱۸} نیستند. آگاهی آنان از مسائل و تدابیر پزشکی شیوه تغذیه نوزادانشان را متأثر می‌سازد.

۲. آهنگ باروری: از یک چشم‌انداز کلی نسبت‌های بالای باروری و انتظارات کم از زندگی به هنگام تولد ناشی از نسبت‌ها بالای بیسوادی زنان دانسته شده است (گزارش تعلیم و تربیت جهان در سال ۱۹۹۳ صفحه ۲۹) (۱۹). به بیان دیگر آهنگ باروری تحت نفوذ عامل سواد زن قرار دارد. عامل سواد و آگاهی فواصل میان حاملگی‌ها را طولانی‌تر می‌کند و به این طریق اثر مثبتی بر بهداشت مادر و فرزند برجای می‌گذارد (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۵۷). شواهد پژوهشی در این زمینه نشان می‌دهند زنان باسواد در مقایسه با زنان بیسواد فرزندان کمتری دارند. به طور مثال در برزیل یک زن بیسواد حدود ۶ فرزند و یک زن باسواد با تحصیلات متوسطه دارای ۲ فرزند است. در لیبریا زنان با تحصیلات متوسطه در مقایسه با زنانی که هرگز به مدرسه نرفته‌اند ده بار بیشتر از فنون ضد حاملگی استفاده می‌کنند. پژوهش‌ها در امریکای لاتین نشان می‌دهند تعلیم و تربیت مادر سبب کاهش نرخ تولد از ۶۰ به ۴۰ درصد در طول یک دهه گذشته شده است.

ب. سواد زن و تعلیم و تربیت کودک

شاید مهم‌ترین اثر سواد زن بر توسعه فرهنگی و اجتماعی جوامع را بتوان در نقش او به مثابه یک مادر در تربیت فرزندانش بیان نمود. شواهد پژوهشی و علمی بسیار نشان می‌دهند سواد و آگاهی مادر عنصر تعیین‌کننده‌ای در کیفیت تکوین شخصیت و تربیت فرزندان او به ویژه در هفت سال نخستین زندگی آنان است. آگاهی و سواد مادر نحوه جامعه‌پذیری و یادگیری‌های اجتماعی کودک را متأثر نموده و اثر قطعی‌ای بر فضای روابط زناشویی با همسر خویش برجای می‌گذارد. پدیده اخیر فضای زندگی خانوادگی و آرامش روانی کودک را تحت نفوذ قرار می‌دهد. بدین طریق گراف نیست اگر گفته

شود مادر مهم‌ترین سرپرست تربیت کودک در خانواده به‌مثابه کوچک‌ترین مدرسه جهان است. برخورداری مادر از دانش کافی تعلیم و تربیت، تربیت مقدماتی کودک را به‌منظور تکوین آمادگی‌های ذهنی و کشف استعدادهاى نهفته و پی‌ریزی شخصیت سالم اجتماعی او میسر می‌کند و دوره آموزش پیش‌دبستانی کودک را شکل می‌دهد. بر این اساس بسیار امکان دارد که مادران بیسواد و ناآگاه ماهیت وجودی فرزندان و نیازها و مسائل آنان را درنیابند و به این طریق اثرات نامطلوبی بر رشد جسمی و ذهنی و یادگیری‌های آنان برجای گذارند. در این باره پژوهش‌ها نشان داده‌اند مشکلات خواندن کودکان در مدرسه متأثر از مشکلات مادرانشان در این زمینه می‌باشد.

در کل می‌توان گفت سواد مادر نگرش‌های او را دربارهٔ تعلیم و تربیت فرزند، روابط مادر فرزندی و مسائل مربوط به آن تحت نفوذ قرار می‌دهد. سواد مادر مجوزی قطعی برای روی آوردن فرزند به تحصیل (به‌ویژه در مورد فرزندان دختر) است.

ج. سواد زن، سن ازدواج و روابط زناشویی

تعلیم و تربیت و سواد زن سن ازدواج او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به این طریق روند ازدواج‌های پیش‌رس را تعیین می‌نماید. شواهد موجود به‌ویژه در مناطق روستایی جهان سوم نشان می‌دهند دخترانی که به دلایل مختلف ناشی از مشکلات خانوادگی یا تصورات قالبی فرهنگی نتوانسته‌اند به مدرسه راه یابند یا پس از چند سال مدرسه را ترک کرده‌اند بیشتر به ازدواج‌های پیش‌رس تن درمی‌دهند. در این زمینه به‌نظر می‌رسد زنان تحصیل‌کرده احتمالاً بیشتر قادر به درهم شکستن سنت‌های فرهنگی تبعیض‌گرا که غالباً آنان را در جایگاه زنان محروم قرار می‌دهد بوده‌اند.

نوع روابط خانوادگی و زناشویی نیز به‌تبع سواد زن تغییر می‌یابند. از آنجاکه سواد آموزی عاملی در جهت ارتقاء شخصی به‌وسیلهٔ آگاهی فرد از حقوق اجتماعی و مدنی خویش دانسته شده است بدیهی است زن باسواد و کارآمد از نظر اقتصادی به

روابط ناشی از بهره‌کشی و ستم‌پذیری تن در نمی‌دهد. سواد زن سبب می‌گردد او بهتر بتواند با مشکلات ناشی از روابط نامناسب زناشویی برخورد نماید و فضای زندگی خانوادگی را برای تربیت بهتر فرزندانش به‌سوی آرامش سوق دهد. گذشته از آن سواد زن خود زمینه‌ساز راه‌یابی او به عرصه مفیدتری از فعالیت‌های اقتصادی و کسب درآمد بیشتر برای اداره معاش خانواده خویش است که سهم او را در تصمیم‌گیری و مسئله‌گشایی امور خانوادگی تضمین می‌نماید. و به بیان خلاصه کسب آگاهی‌های لازم برای تحقق یک رابطه سالم با همسر در پرتو سوادآموزی و کسب آگاهی‌های مدنی دقیق میسر می‌گردد.

د. سواد زن و ارتقاء پایگاه اجتماعی-اقتصادی

هم‌چنان‌که گفته شد سوادآموزی زنان سبب آگاهی آنان از حقوق مدنی خویش می‌شود و زمینه‌ساز رهایی آنان از طوق بهره‌کشی و ناآگاهی است. این امر سبب می‌گردد زن با آگاهی کامل از نقش واقعی خویش در جامعه در روند توسعه کشور پای‌گذار و جایگاه واقعی خویش را در این راستا بیابد. بر این مبنا مهم‌ترین دستاورد سواد زن در توسعه افزایش آگاهی‌های او از حقوق مدنی خویش و ارتقاء بارآوری حرفه‌ای او در حوزه صنعت و کشاورزی است. بهره سوادآموزی در این رابطه به دو گونه است: از یک سو برخورداری از سواد امکان دسترسی زنان را به تکنولوژی جدید در حوزه‌های صنعت و کشاورزی میسر می‌سازد و به این ترتیب اثرات چشمگیر آن را بر بازده اقتصادی کشور در کل اعمال می‌نماید. از سوی دیگر برخورداری از سواد سبب کسب و افزایش درآمد زنان و بهبود وضعیت زندگی و رفاه خانوادگی آنان می‌گردد.

با توجه به نتایج فوق زنان باسواد انگیزه بیشتری برای مشارکت در فرایند توسعه اقتصادی و فرهنگی کشورها خواهند یافت و در کنار آن آگاهی‌های علمی مفید را با اهمیت بیشتری کسب می‌کنند. و این در شرایطی است که سوادآموزی از نظر آنان نه به‌مثابه یک امر اجباری بلکه دستاویزی برای پیشرفت شخصی، اجتماعی و اقتصادی

تلقی شود و آن را به مثابه یک اولویت در زندگی خود مورد توجه قرار دهند. زنان باید دریابند سوادآموزی به طور مستقیم در زندگی آنان دخالت می‌نماید و نتایج مثبتی برای آنان و جامعه محل سکونتشان به بار می‌آورد. سوادآموزی زمینه‌ساز مشارکت گروهی آنان در کلاس درس با زنان دیگر است و به این طریق امکان بحث در مسائل و مشکلات زندگی با همدرسان را برای آنان میسر می‌سازد، آنان می‌توانند نامه بنویسند، نام خود را امضا کنند، کتاب مقدس دین خود را بخوانند و نظرات و تجربیات زندگی شخصی و حرفه‌ای خویش را بر کاغذ آورند.

موانع سوادآموزی زنان

تجارب سازمان‌های بین‌المللی دست‌اندرکار مبارزه با بیسوادی در سراسر جهان با موفقیت‌ها و شکست‌هایی همراه بوده است. شکست‌ها در این زمینه نشان‌دهنده علل متعددی است که بیشتر مربوط به شرایط تعلیم و تربیت دختران و اجب‌التعلیم روستایی و شهری در زمان حاضر می‌باشد. آنچه مسلم است بنابر وجود ناهمخوانی‌های جنسی در برخورداری از امکانات آموزش و پرورش مقدماتی کلیه کودکان و اجب‌التعلیم دختر به دوره تحصیلات ابتدایی راه نمی‌یابند. اُفت تحصیلی و غیبت‌های مکرر از مدرسه پدیده‌های دیگری هستند که دانش‌آموزان دختر را در مدرسه تهدید می‌کنند. در کنار مشکلات مذکور، اشتغال، ازدواج‌های زودرس و داشتن فرزند از زمره علل اصلی منع و ترک تحصیل دختران و اجب‌التعلیم کشورهای جهان سوم است. شرایط اقتصادی نظیر فقر، قیود فرهنگی و مسائل محیطی مانند دور بودن مدرسه از خانه از مهم‌ترین عللی است که در تبیین موانع سوادآموزی زنان نباید مورد غفلت قرار گیرند. به‌طور مثال مطالعه‌ای که اخیراً توسط دفتر ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی (USAID) در مصر صورت گرفته است نشان می‌دهد درصد کودکانی که به مدرسه راه می‌یابند معادل ۹۴ درصد برای پسران و ۷۲ درصد برای دختران است و این در شرایطی است که مدرسه در

یک کیلومتری خانه دانش آموز قرار دارد. چنانچه این فاصله به ۲ کیلومتر تغییر یابد این نسبت‌ها به ترتیب به ۹۰ و ۶۴ درصد کاهش می‌یابند. یکی دیگر از علل گریز از مدرسه دختران واجب‌التعلیم در جهان سوم وجود معلمان مرد و بی‌اعتنایی آنان به دانش‌آموزان دختر به دلیل وجود تمایلات زن‌ستیزی ۲۰ است (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۷۳).

در مجموع می‌توان گفت راه‌یابی دختران به حوزه تعلیم و تربیت با وجود موانع مذکور دشوار شده است و رفتن آنها به مدرسه با مشکلات بسیاری همراه است که غالباً به نتایج مایوس‌کننده‌ای در این زمینه منجر می‌شود. مشکلات و دشواری‌ها در این زمینه در هر کشور بنابر تفاوت‌های فرهنگی و شرایط اجتماعی، اقتصادی متفاوت می‌باشد؛ اما بیشتر می‌تواند حول دو محور خانه و مدرسه عنوان شود، اگرچه خاستگاه واقعی آنها ذاتاً در کارکرد دیگر نهادهای اجتماعی و تصورات قالبی حاکم بر جامعه است. در مجموع می‌توان این موانع را به شرح ذیل طبقه‌بندی نمود:

۱. مسائل و مشکلات خانوادگی

از زمره علل مهم روی نیاوردن دختران به تحصیل، فقر اقتصادی خانواده است. در این شرایط دختران مجبورند باری از مشکلات مالی خانواده بردارند. این امر عموماً سبب می‌گردد آنان به جای رفتن به مدرسه به انجام دادن مشاغل ارزان در شهر و روستا بپردازند. در مواردی نیز آنان جانشین مادر بیمار و خسته خود می‌شوند. حضور فرزندان متعدد در خانواده سبب می‌گردد دختران بزرگ‌تر مادران خویش را در امور خانه‌داری و بچه‌داری یاری دهند. از سوی دیگر فقر والدین سبب عدم وجود امکانات مالی نزد آنان برای پرداخت هزینه تحصیل فرزندانشان از زمره دختران می‌گردد.

نکته دیگر در این باره وجود تصورات قالبی و نگرش‌های والدین به‌ویژه والدین بیسواد در این زمینه است. والدین بیسواد غالباً اهمیت تعلیم و تربیت فرزندان دختر خود را درک نکرده و چنانچه از پیش مثبتی نیز در این زمینه برخوردار باشند غالباً به دلیل

وجود ارزش‌های فرهنگی حاکم ترجیح می‌دهند فرزندان پسر خود را از نعمت تحصیل برخوردار کنند. از سوی دیگر برخی اجازه نمی‌دهند دخترانشان به مدارس مختلف بروند. در کنار موانع مذکور مادران بیسواد تابع ارزش‌های فرهنگی سنتی نیز از طریق سرمشق‌دهی می‌توانند معضل محرومیت از تحصیل دخترانشان را تشدید نمایند و به این ترتیب آنان را نیز در سرنوشت دشوار خود شریک سازند.

۲. ازدواج‌های پیش‌رس

از زمره موانع تحصیل نکردن دختران در جوامع جهان سوم وجود نگرش‌های مذهبی و سنتی دال بر ازدواج‌های پیش‌رس آنان به‌ویژه در مناطق روستایی است. تأکید بر این امر نگرش دختران را نسبت به نقش اجتماعی خودشان به انجام وظایف خانه‌داری، بچه‌داری و پرداختن به امور زراعت و کشاورزی محدود می‌کند. در بسیاری از موارد این زنان هیچ‌گاه از حق مسلم خود یعنی پرداختن به تحصیل و سوادآموزی آگاهی نمی‌یابند و در صورت اطلاع نیز برای آن ارزشی قایل نمی‌شوند.

۳. نگرش‌های ذهنی غالب

وجود تصورات قلبی جنسی نزد والدین و جامعه گذشته از بروز نابرابری در دستیابی به امکانات آموزشی میان زنان و مردان، نگرش‌های دختران را نسبت به نقش واقعی اجتماعی - اقتصادی خودشان متأثر می‌سازد. زیربنای چنین تصوراتی گذشته از هنجارها و ارزش‌های فرهنگی، درک نادرستی از برخی اصول مذهبی حاکم بر تفکر جامعه است که بر مبنای آن زنان کهنتر از مردان دانسته شده و از قابلیت‌های یادگیری کمتری برخوردارند، از آنجا که زنان زیر دست هستند باید از تحصیلات کمتری نسبت به همسرانشان برخوردار باشند. وجود چنین نگرش‌هایی سبب فقدان اعتماد به نفس دختران شده و بر تمایل آنان بر ازدواج پیش‌رس می‌افزاید. تقویت نگرش «جنس قوی» و «جنس ضعیف» از طریق کتب درسی سبب گردیده است دختران تسلیم شرایط زندگی

تحمیلی خود کردند و در جهت بهبود وضعیت خود هیچ‌گونه اقدامی انجام ندهند و به تبع آن به تحصیل و سوادآموزی روی نیاورند.

۴. دشواری رفت و آمد به مدرسه

در بسیاری از مناطق روستایی یا شهری مدرسه از محل سکونت دختران بسیار دورتر است. در این شرایط محدود بودن وسایل ایاب و ذهاب و در مواردی گران بودن آنها دسترسی به مدرسه را با دشواری‌های بیشتر مواجه می‌سازد. ترس والدین از این که دخترانشان در راه مدرسه مورد آزار و تجاوز افراد خاطی قرار گیرند نیز بر دشواری‌های فوق می‌افزاید.

۵. مشکلات محیط مدرسه

عدم تطابق زمان بندی‌های آموزشی با تقویم فصلی کار و تلاش کارگران و کشاورزان زن، نبودن فضای آموزشی کافی برای تحصیل دختران، عدم برقراری ارتباط مسئولان مدرسه با والدین دانش‌آموزان به ویژه مادران آنها برای تشویق آنان به جهت ادامه تحصیل دخترانشان از زمره موانع تحصیل دختران است که در چهارچوب این عنوان می‌تواند مطرح گردد.

۶. مشکلات محیط کلاس درس

وجود تصورات قالبی جنسی نزد برخی مسئولان مدرسه به ویژه معلمان مرد رفتار آنان را با دانش‌آموزان دختر متأثر ساخته و سبب تنفر و گریز آنان از مدرسه می‌گردد. اگرچه به نظر می‌رسد جداسازی کلاس‌ها برحسب جنس راه‌حل مناسبی در این زمینه باشد اما غالباً به دلیل کمبود فضاهای آموزشی در بسیاری از مناطق نظیر مناطق روستایی این امر تحقق پذیر نیست.

۷. مشکلات برنامه‌ریزی‌های آموزشی

عدم وجود مدارس کافی، محدود بودن تعداد مدارس برای دختران و نبودن دبیرستان در مجاورت محل زندگی آنها برای ادامه تحصیل دشواری تضمین شرایط کار مناسب

برای معلمان زن در مناطق روستایی، نبودن تجهیزات و وسایل آموزشی نظیر نیمکت، کتاب و غیره در این رابطه قابل ذکر هستند.

۸. نادیده گرفتن مصوبات قانونی

در جهان حاضر اصل تعلیم و تربیت اجباری به ویژه در سطح ابتدایی در بسیاری از جوامع از زمره اصول تصریح شده در قانون اساسی کشورهاست. علی‌رغم این امر تأمین امکانات تحصیلات رسمی به ویژه برای دختران در برخی از کشورهای جهان سوم به خصوص در مناطق روستایی غالباً در حد کلام باقی مانده است. در این جوامع هنوز کمترین اقدامی برای از میان برداشتن نابرابری‌های آموزشی میان زن و مرد مورد توجه قانون‌گذاران قرار نگرفته است.

پایان سخن

زنان بیسواد جهان سوم به ویژه آنانی که در مناطق روستایی کشورهای در حال توسعه و با حداقل توسعه یافتگی زندگی می‌کنند، اهم بسیار قوی‌ای را در توسعه کشورهای خود تشکیل می‌دهند. آنان با پشتکار و صبر بسیار برای دستیابی به رفاه و بقای خانواده خود به منازعه مستمر با طبیعت و زندگی می‌پردازند. آنان با برخورداری از محرومیت‌های مضاعف ناشی از زن بودن و فقیر بودن خود با پیچیدگی‌ای در تمهیدات مواجه‌اند که وقت کمی برای آنان به منظور فراغت و شرکت در کلاس‌های سوادآموزی بر جای می‌گذارد. گذشته از این بسیاری از این زنان اولویت سوادآموزی را به عنوان پیش‌شرطی برای بهبود وضعیت زندگی خویش و خانواده خود و توسعه کشورهایشان درک نکرده‌اند.

برای جذب زنان بیسواد جوامع به سوادآموزی، نخست آنان باید سوادآموزی را به مثابه یک اولویت دریابند و تعلیم و تربیت خویش را به عنوان ابزاری محکم جهت بهبود شرایط زیستی، اقتصادی و ارتقای پایگاه اجتماعی خود درک کنند. دوم باید انگیزه شرکت در کلاس‌های سوادآموزی با انطباق محتوای دروس با

نیازها و ضروریات زندگی روزمره در آنان ایجاد شود. در این راستا شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه نیز باید زمینه‌ساز روی آوری آنان به تحصیل باشد. بدین منظور تصورات قالبی جنسی که از زمره مهم‌ترین موانع تحصیل دختران در جوامع محسوب می‌شوند، باید به تدریج تغییر یابند تا والدین رغبت بیشتری به تحصیل فرزندان دختر خویش نشان دهند و جامعه نیز با ایجاد تمهیدات مناسب برای تحصیل دختران، پذیرای اشتغال توأم با تخصص آنان در کلیه زمینه‌های تلاش‌های صنعتی و کشاورزی باشد. اما در این میان شاید مهم‌ترین نقش بر دوش آن گروه از زنان در جهان سوم باشد که مشاغل حساس و پست‌های کلیدی تصمیم‌گیری را اشغال کرده‌اند. زنانی که علی‌رغم محدودیت‌ها و کمبودهای بسیار به مثابه یک زن معجز به تدریج شخصیت راستین خویش را بازیافته و در جایگاه واقعی خود در اداره کشور قرار گرفته‌اند. این امر در کنار درک اصالت بومی خویش توسط آنان سبب ارتقاء پایگاه زنان در جهان سوم گردیده است. به این ترتیب شگفت‌انگیز نیست اگر بگوییم در افریقا اغلب زنانی که موفق به تصدی مواضع کلیدی در نهادهای رسمی کشور شده‌اند از نواحی روستایی برخاسته‌اند. امید زنان محروم و بیسواد در کشورهای در حال توسعه و با حداقل توسعه یافتگی به این گروه از زنان موفق است تا آنان را در احقاق حقوق حقه خویش از زمره رفع تبعیضات جنسی در حوزه دستمزدها، مشاغل، تعلیم و تربیت و سوادآموزی هم‌تراز با مردان یاری دهند. این انتظار از آن گروه از زنان بیشتر است که پست‌های مهم آموزشی را دارا هستند.

بیسوادی معضل چاره‌پذیر کشورهای در حال توسعه و سوادآموزی ابزار دستیابی سریع‌تر به اهداف توسعه است و فرایندی است که ضمن برنامه‌ریزی‌های دقیق اجرایی، صرف وقت و صبر بسیار می‌طلبد. به نظر می‌رسد برای تدریس سواد به یک گروه بیست الی سی نفری به صورت تضمین شده متوسط دو سال زمان ضروری است که هزینه تقریبی

این تلاش به ازاء هر نفر حدود ۱۰۰ دلار برآورد شده است (چلبوسکا ۱۹۹۰: صفحه ۱۹). اگرچه یافتن زمان ضروری و منابع مالی کافی برای سوادآموزی حدود ۵۷۰ میلیون نفر زن بیسواد در جهان سوم تعهدی کلان از نظر مالی و نیروی انسانی وسیعی به منظور تکوین امر آموزش است اما ضرورت آن اجتناب‌ناپذیر بوده و دقت مسئولان را به رفع این معضل سیاه می‌طلبد تا این نیروی توانمند، زنان آگاه و مجهز به دانش حرفه‌ای و فنی بتوانند دوشادوش دیگر اقشار پرتلاش جوامع در مسیر توسعه کشورها فعالانه گام بردارند.

پی‌نوشت‌ها

1. Habermass
2. productivity
3. wheeler
4. Marriss
5. jamison and lau

۶. آنچه در رابطه با موفقیت ژاپن به‌نحو محدودی شناخته شده است تغییرات فوق‌العاده صورت گرفته در نظام آموزشی آن کشور است. در آغاز تحول میجی Miliji میزان افراد باسواد معادل ۱۵ درصد بود اما در سال ۱۸۷۲ یک نظام اجباری و فراگیر در سطح تعلیم و تربیت ابتدایی مطرح شد و شالوده تعلیم و تربیت متوسطه نوین بنا گردید. در این رابطه با بررسی‌های دقیق نظام تعلیم و تربیت مدارس بر اساس نظام تعلیم و تربیت فرانسه و نظام دانشگاهی آن بر اساس نظام رایج در ایالات متحده طراحی شد. میزان دسترسی به مدرسه ابتدایی از کمتر از ۳۰ درصد در سال ۱۸۷۳ به بیش از ۹۰ درصد در سال ۱۹۰۷ افزایش یافت. تعداد دبیرستان‌ها در مقطع زمانی ۱۹۱۵-۱۸۸۵ به ده برابر گسترش یافت. به این طریق ژاپن یکی از آموخته‌ترین و آگاه‌ترین ملل تربیت‌یافته جهان گردید.

7. Arthur Livingestons
8. literacy gap
9. knowledge gap

۱۰. این برآورد اساساً بر پایه این تعریف خاص از شخص باسواد است یعنی کسی که بتواند با فهم، یک جمله ساده کوتاه را در زندگی روزمره خود بخواند و بنویسد. این تعریف افرادی که تحت عنوان

بیسوادان تابعی (functionally illiterates) در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه نام‌گرفته‌اند را شامل نمی‌شود.

11. functionally literate person

۱۲. نباید فراموش کرد در یافت کشورهای در حال توسعه به‌خصوص در مناطق روستایی که در آنها سازمان اجتماعی اقتصادی سستی است افراد به‌طور دائم با کلمهٔ نوشتاری سر و کار ندارند و به این جهت آشنایی با الفبا همیشه به‌مثابه یک نیاز مبرم تلقی نمی‌شود. غالباً تمام نسل‌ها با تکیه بر سنت‌های شفاهی رشد یافته‌اند. این توجیه در پاسخ به این سؤال که چرا کسب مهارت‌های فنی پایه در زندگی روزمره توسط زنان بدون برخورداری از سواد حداقل در نخستین مراحل آن ضروری می‌باشد نیز به کار گرفته شده است، به‌طور مثال در مواردی که بسیاری از زنان روستایی به فروش محصولات لبنی و کشاورزی خود در بازار اقدام می‌کنند تا در آمدی را برای خانوادهٔ خود کسب نمایند در این زمینه برخورداری از دانش حساب کردن بیش از دانستن خواندن و نوشتن مهم به‌نظر می‌رسد.

13. palo freire

14. feminists

15. functional approach

16. Barrera

17. Caldwell

18. fatalistic

۱۹. در مورد این نتیجه‌گیری پژوهشگران از اختلاف نظر برخوردارند. برخی معتقدند در مورد نسبت‌های بالای باروری و انتظارات کم از زندگی به هنگام تولد با بیسوادی زن غیرمستقیم است و در این زمینه عوامل دیگری دخالت دارند. به‌طور مثال پیشنهاد شده است نسبت‌های کم باروری در کشورهای برخوردار از نسبت‌های بالای سوادآموزی نتیجهٔ عامل اخیر نبوده و به‌علت دسترسی وسیع‌تر زنان به تحصیل و از این رو میل دختران به ازدواج در سنین بالاتر رخ داده است. از سوی دیگر پیشنهاد شده است که انتظارات زندگی بالاتر به‌هنگام تولد می‌تواند تا اندازه‌ای نتیجهٔ باروری کمتر و از این رو خانوادهٔ کوچک‌تر به‌جای سوادآموزی باشد. فراتر از این، الگوهای ناحیه‌ای نیز در این زمینه مطرح‌اند که تاکنون توضیح داده نشده‌اند؛ به‌طور مثال تمایل کشورهای زیر صحرای آفریقا به داشتن نسبت‌های بالاتر باروری و نسبت‌های کمتر انتظارات از زندگی در مقایسه با کشورهای نواحی دیگر در هر سطح معین از بیسوادی زنان.

20. Misogynist

منابع

الف. فارسی

- بشریه، حسن. ۱۳۷۱. «نهادهای سیاسی و توسعه»، فرهنگ توسعه، سال اول، ش ۳، ص ۵.
- رئیس‌دانا، فریبرز. ۱۳۷۲. «ارزیابی سیاست تعدیل اقتصادی در اقتصاد ایران»، فرهنگ توسعه، سال دوم، ش ۷، ص ۱۴.
- سرکارآرانی، محمدرضا. ۱۳۷۳. «آموزش و پرورش و توسعه»، فرهنگ توسعه، سال سوم، ش ۱۵، ص ۶.

ب. لاتینی

- Krystyna Chlebowska (1990), Literacy for rural women in the third world, publishing by unesco p. 13, 19, 57, 73.
- World Development Report 1991, (the challenge of development) by oxford university press. p. 4, 49, 56, 37.
- World Education Report 1993, unesco. publishing, p. 17, 24, 28, 29, 30, 99, 100.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پر تال جامع علوم انسانی